

کتاب و کتابخانه‌های ایران باستان

«متن سخنرانی آقای دکتر صفا در انجمن فرهنگ ایران باستان»

همانطور که حضار محترم استحضار دارند موضوع سخنرانی بنده کتاب و کتابخانه در ایران قدیم است. بنده معتقد بوجود يك سرحد و دیوار فاصلی بین ایران قدیم و ایران مابعد قدیم نیستم و نظرم اینست که تمدن ایران خواه قدیم و خواه متوسط یا جدید يك سلسله مرتبط و ناگسسته را تشکیل میدهد. چه با وجود حوادثی که در زندگی يك ملت روی میدهد هر قدر دشوار و سخت باشد مادام که آن ملت بجا ماند و هستی و وحدت خود را حفظ کند نمیتوان در رشته فرهنگ و تمدن آن ملت قائل بگسستگی و حد فاصل شد. اگر پارگی در سلسله فرهنگ ملتی بوجود آمد آن ملت ناچار باید ماهیت خود را از دست بدهد ولی مایمی بینیم که خوشبختانه در مورد ملت ما اینطور نیست. ملت ایران مورد حملات بزرگ و سخت قرار گرفت، بزرگترین حوادث را تحمل کرد ولی وحدت و موجودیت خود را حفظ نمود. یکی از این حملات زردپوستانها و یا درستتر بگوییم يك رشته حملات زردپوستانها بود که از قرن پنجم هجری شروع شد و تا مدتی ادامه پیدا کرد تا بحمله تاتار منچر شد و این حمله خود از بزرگترین مصائبی بود که برای بشر پیش آمد چنین مصیبتی و چنین حملاتی اصلا در دنیا سابقه نداشته و برای ملل دیگر پیش نیامده ولی با همه اینها ایرانیها مقاومت کردند و نگذاشتند رشته محکم فرهنگ آنها پاره شود و وحدت خود را چه از لحاظ نژاد و چه از جهت فرهنگ و زبان حفظ کردند.

بنابراین اگر در تاریخ ایران درازمنه مختلف از لحاظ فرهنگ تفاوتی وجود داشته این تفاوت اساسی نیست بدین معنی که این تفاوت از جهت تغییرات اساسی که موجب ایجاد ملت جدید و یا فرهنگ جدید گردد نمیباشد بلکه این تغییرات تحولاتی

است که در طول تاریخ ملت ایران پیش آمده و آنرا بچند مرحله (و نه چند دوره) تقسیم نموده است. ما مشابه این تحولات را در مورد زبان ملت ایران مشاهده میکنیم که برای آن میشود چند مرحله تشخیص داد. همانطور که اشاره شد این تحولات نمیتوانند ملت نازهای را ایجاد کند و یا در تاریخ يك ملت فرهنگ فرزندان را از فرهنگ پدران جدا نماید. اینست که بنده هیچوقت فکر نمیکنم که مثلاً حمله یونانیها با تمام خشونت آن و با همه زحماتی که یونانیها کشیدند موفق شده باشد که فرهنگ ایران را محو کرده و یا فرهنگ دیگری جانشین آن کند. همینطور حمله عرب با همه زحمتی که کشید تا فرهنگ ایران را درهم کوبد و تمدن اسلامی را جایگزین آن نماید موفق نشد و زحمات زردپوستها نیز با همه ویرانیها که کردند و مجاهداتی که در نابودی ایران بکار بردند اثر قاطعی نکرد. هیچکدام موفق نشدند ما را تغییر دهند و از صورت ملتی بصورت ملت دیگری در آورند فقط توانستند تحولاتی بوجود آورند و ما را از مرحله ای از زندگی بمرحله دیگری وارد کنند.

این وقایع و حوادثی که برای ملت ایران پیش آمد طبعاً موجب شد که مقداری از آثار ایران قدیم در گیر و دار حوادث از میان برود و عده زیادی از افراد مردم ما در گیر و دار وقایع نابود شوند و ضمناً چیره گران مقداری از زحمات ما را بنام خود در آوردند و این امر ضروری از لحاظ تحقیق و مطالعه و استنتاج از مطالعات درباره تمدن ایران را بیار آورده است. بطور مثال عرض میکنم بعد از حمله عرب و در نتیجه غلبه تمدنی یعنی (تمدن اسلامی) بر تمدنی دیگر (یعنی بر تمدن ایرانی عهد ساسانی) بسیاری از سرمایه های تمدن قبلی با اسم تمدن بعدی درآمد و حتی اگر خود این تمدن نخواسته باشد عملاً اینطور شده است و عملاً در تاریخ این امر صورت گرفته است. در این مورد میتوان از راههای مختلف مطالعه کرد یعنی از راه ادبیات و از راه علوم و از راه صنایع و حرف و امثال آنها، مثلاً موقعی که مسلمین بر ممالکی در خاور و خاور نزدیک غلبه پیدا کردند در این ممالک مقدار زیادی مراکز علمی وجود داشته است مخصوصاً در شهرهایی مانند نصیبین و زها و حران و تیسفون و سلوکیه و شهرهای خوزستان مثل جندی شاپور تا حدود سمرقند، عده زیادی مراکز علمی وجود داشته است و این مراکز یا بزبان سریانی کار میکردند و یا بزبان پهلوی و بزبانهای محلی دیگر و آثاری داشتند. علمائی که در اینجاها کار میکردند بعد از غلبه اسلام و بعد از مرگ کزیت و قدرت سیاسی و اقتصادی بغداد غالباً باین شهر منتقل شدند و زبان عربی را بعنوان زبان علمی اختیار کردند چه بر اثر تسلط اسلام زبان عرب طبعاً يك زبان سیاسی و علمی شد و در نتیجه آثاری که این علما قبلاً بزبانهای سریانی و پهلوی مینوشتند بعد از

دوره منصور دوانیقی معمولاً بزبان عربی نوشته شد. مثلاً تمام آثاری که علمای معروف جندی شاپور بسریانی داشتند و همه آثاری که در مراکزی مانند اهواز و غیره پهلوی نوشته میشد بزبان عربی منتقل گردید و یا اگر خواستند بعد از آن چیزی بنویسند بزبان عربی مینوشتند. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که حاصل زحمات مردمی که پیش از تسلط اسلام در مراکز مختلف سرگرم مطالعه در علوم مختلف بودند بنام تمدن اسلامی و بنام عرب درآمد.

این وقایع برای ملتها زیاد پیش میآید و برای ملت ایران از همه بیشتر پیش آمده است. مملکت ایران معبر اقوام و قبایلی مختلف و معبر حمله‌های متعدد بوده و حتی در گیر و دار حمله‌ها و هجوم‌های گوناگون مدتی مجبور شدیم که حکومت‌های ملی خود را را از دست بدهیم، حمله عرب و تشکیل دوره اسلامی و تمدن اسلامی برای ایران البته نتایج خوب خیلی داشت ولی يك نتیجه بد داشته است و آن اینکه بسیاری از کارهای ما در دوره پیش از اسلام و بسیاری از بزرگان ما و متفکران مادر دوره پیش از اسلام را بدست فراموشی سپرد، ما را از آنها و آثار آنها دور و جدا ساخت در حالیکه غالباً آثار آنها بزبان عربی درآمد و بازمانده است بدون اینکه ما بدانیم که از کیست. برای نمونه و مثال عرض میکنم بسیاری از دانشجویان تاریخ فلسفه ممکن است معتقد باشند که ایرانیان پیش از اسلام مطلقاً افکار فلسفی نداشته و یا اگر داشته ضعیف بوده است، بعضی‌ها که بخیال خود منصف‌ترند ممکن است بگویند که ایرانیان پیش از اسلام در زمینه فلسفه؛ کلمات و جملات کوتاهی داشتند در حکم امثال و حکم؛ به اینان ایرادی نیست زیرا وسایل کسب و اطلاع از گذشته‌ها در دست آنها نیست اگر این وسایل کسب اطلاع بدست میآمد البته اطلاعات وسیعی از جریان فلسفه در ایران پیش از اسلام میتوانستند داشته باشند.

با وجود این از همین اطلاعات جسته و گریخته و مختصری که امروز در دست داریم میتوانیم باین نتیجه برسیم که در ایران پیش از اسلام فلسفه در يك حد پیش افتاده‌ای وجود داشته و حتی افکار فلسفی آن دوره در فلسفه اسلامی مؤثر واقع شده است. بدین معنی که در تمدن اسلام فلاسفه‌ای را میبینیم که بیشتر عقاید فلسفی خود را بر افکار فلسفی پیش از اسلام ایران مبتنی کرده‌اند از آن جمله است محمد زکریای رازی طبیب و فیلسوف معروف که در بسیاری از عقاید فلسفی خود تابع ایرانیان قدیم بوده از آن جمله در باره قدماء خمس که غالب محققان قدیم هم مانند ابن حزم و امام فخر رازی باین امر اشاره کرده و گفته‌اند که ابوبکر محمد بن زکریا اعتقاد بقدماء خمس را از فلسفه ایرانیان گرفته است.

همین محمد بن زکریای رازی در بسیاری از مسائل فلسفه و از آن جمله در باره موضوع

لذت مخالف ارسطو است و آنرا امری جسمی و عدمی و عبارت از اعاده بحالت طبیعی خود میداند و حال آنکه ارسطو آن را امری معنوی و وجودی می‌شمارد. در تمدن اسلامی فیلسوف بزرگ دیگری داریم که صراحتاً می‌گوید در بسیاری از موارد از فلسفه ایران پیش از اسلام استفاده کرده است و او شیخ شهاب‌الدین سهروردی فیلسوف بزرگ قرن ششم هجری است که در آثار خود اشاره به استفاده از حکمت خسروانی ایرانیان میکند و اصطلاحات او درباره مفارقات و ترتیب آنها مستقیماً ماخوذ از حکمت ایرانیست. این فیلسوف تحت تأثیر نظریه ثنویت ایران موجودات را بدو دسته اشراقات نوری و غواسق برزخی تقسیم کرد و این همانست که در نظریه مابعدالطبیعی ادیان و مذاهب ایرانی منشأ و ایجاد اندیشه منش نیک و بد (کیش زردشتی) و نور و ظلمت (کیش مانوی) و اورمزد و اهریمن (کیش زروانی) شده است.

دنباله افکار محمد بن زکریای رازی را یکی از ارادتمندان او یعنی **ابوریحان بیرونی** گرفت. ابوریحان از متفکران بسیار بزرگ دنیای قدیم بوده و در بسیاری از موارد با عقاید ارسطو و پیروانش از آن جمله ابن سینا اختلاف نظر داشته است. وی نظر به علاقه‌ای که محمد بن زکریا بهمانی و فلسفه او داشت مدت‌ها کوشید تا يك «بار» از ترجمه‌های کتب مانوی را که از هم‌مدان برایش آورده بودند بدست آورد و خود او می‌گوید بعد از این موفقیت پنج کتاب از کتابهای مانوی و از آن جمله شاپورگان را خواندم باین ترتیب ملاحظه میکنید که يك جریان فلسفی در ایران پیش از اسلام وجود داشته که بعضی از بزرگترین محققان تمدن اسلامی بآن اشاره کرده‌اند و گفته‌اند که این فلسفه ایران پیش از اسلام و فلسفه خسروانی است و از آن استفاده کرده‌اند و نتایج استفاده آنان معلوم است و نشان میدهد که چون عده‌ای روشن‌فلسفی ایرانیان قدیم را دنبال کردند طبعاً با فلسفه یونانی اختلاف پیدا کرده‌اند. علت اینست که امروز بعضی از ما فکر میکنیم که اگر در دنیا فلسفه‌ای وجود داشته همان فلسفه یونان بوده است اینست که در قرون اخیر تحت تأثیر طرفداران فلسفه یونانی در تمدن اسلام قرار گرفته‌ایم، فلسفه‌ای که در آثار کسانی مانند فارابی و ابن سینا و ابن رشد خودنمایی کرده است.

اکنون بسیار معذرت می‌خواهم که از موضوع بحث کمی دور شدم مقصود من اینست که مملکت ما چون معبر تاریخی اقوام بوده گرفتاریهای زیادی در طول تاریخ پیدا کردیم و چند بار لگدکوب اقوام مهاجم گردیدیم و این امر باعث شد که بتدریج از گذشته‌های خود دور افتیم و آنرا فراموش کنیم نتیجه این امر در تاریخ این شد که ما نسبت به گذشته خود همان که اتفاقاً گذشته بسیار درخشانی بوده است غافل بمانیم و حتی کار بعضی از ما بآنجا رسید که مطلقاً منکر موجودیت علمی و فرهنگی خود در گذشته بشویم و البته این کمال جهل است. ضمناً باید بگویم در نتیجه این حوادث متمادی که برای ما رخ داد بسیاری

از آثار و کتب خود را هم از دست دادیم و حالا بعد از آنکه مدت‌ها بوجود اجداد خود افتخار کردیم می‌خواهیم بنشینیم و ببینیم این اجداد ما کتاب داشته‌اند یا نه؟ اصولاً باید دید ملتی که سواد و اطلاعات فنی و اطلاعات تشکیلاتی نداشته باشد ممکن است يك امپراطوری قوی درست بکند و در دنیا مشهور بشود باینکه یکی از بزرگترین ملتهاست؟ **قاضی صاعداندلسی** معتقد است ایرانیان اشرف ملل عالم هستند و پادشاهان نشان اشرف ملوک بودند. او شرح مستوفائی در باره علوم و آثار علمی ایرانیان میدهد. ملتی که از نخستین بار در عالم تشکیلات اساسی و تشکیلات اداری محکمی ایجاد کرده باشد نمیتواند تمدن نداشته باشد. ملتی که اولین بار آزادی دین بدنیا اعلام کرده باشد نمیتواند تمدن نداشته باشد. هر ملتی که چنین فضائلی داشته باشد عقلاً باید ملت متمدن باشد و دارای آثاری باشد. فعلاً از این **دلیل عقلی** می‌گذریم و **بدلائل نقلی** توجه میکنیم تا ببینیم واقعا آیا دلایلی بر تائید نظر ما موجود است یا نه؟

از قدیم ما خدای که بها در این مورد کمک میکند عهد عتیق است **کتاب انبیاء بنی اسرائیل**. خوشبختانه در این کتابهای دینی در نتیجه روابطی که میدانیید بین ملت ایران و ملت اسرائیل بر اثر آزادی فکری هخامنشی‌ها پیدا شده بود (یعنی در نتیجه آزادی دادن آنها و مختار کردنشان با احداث معابد و انجام دادن تشریفات مذهبی) بارها از ایران و ایرانیان سخن رفته است. اینست که ما مقدار زیادی از اطلاعات خود را در باره دوره هخامنشی میتوانیم از کتاب عهد عتیق بدست بیاوریم. در چند کتاب از کتاب انبیاء بنی اسرائیل اشاراتی وجود دارد در باره اینکه ایرانیان کتاب و کتابخانه و آرشیر و امثال اینها داشته‌اند و ما اینک بنقل بعضی از آنها مبادرت میکنیم:

در باب چهارم از کتاب عزرا نبی آمده است که دشمنان بنی اسرائیل ضمن نامه‌ای که به ارتخششتا پادشاه ایران نوشتند گفتند پس چون مانمک خانه پادشاه را می‌خوریم ما را نشاید که ضرر پادشاه را ببینیم لهذا فرستادیم تا پادشاه را اطلاع دهیم تا در کتاب تواریخ پدانت تفتیش کرده شود و از کتاب تواریخ دریافت نموده بفهمی که این شهر شهر فتنه‌انگیز است

اردشیر در جواب نوشت. مکتوبی که نزد من فرستادید در حضور من واضح خوانده شد و فرمانی از من صادر گشت و تفحص کرده دریافتند که این شهر از قدیم با پادشاهان مقاومت مینموده

و در باب پنجم از همین کتاب و در باب ششم معلوم میشود که در عهد داریوش آرشیر نگاهداری فرمانها و نامه‌ها و حتی کتابخانه‌ها در بابل و در ولایت ماد موجود بوده و فرمان

کوروش را درباره یهودیان و طوماری که در این باب موجود بوده در کتابخانه‌ای در ولایت ماد یافتند .

باز هم از تواریخ ایام در کتاب استرومردخای نشانی میابیم که نوشته است داستان توطئه دوتن از خواجه‌سرایان و حافظان پادشاه بر ضد اخشورش و قتل آنها در کتاب تواریخ ایام مرقوم شد (استرومردخای باب ۲) باز در باب ششم از کتاب استرومردخای نوشته است که آنشب خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام را بیاورند تا آنرا در حضور پادشاه بخوانند و در آن نوشته یافتند .

در باب دهم از همین کتاب چنین میخوانیم « اخشورش پادشاه بر زمینها و جزایر دریا جزیه گذارد و جمیع اعمال قوت و توانائی او و تفصیل عظمت مردخای که چگونه پادشاه او را معظم ساخت آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان ماد و پارس مکتوب نیست؟ » چنانکه ازین مقولات در میابیم در آنها چند بار اشاره میشود بیک کتابی باسم تواریخ ایام یا تواریخ پادشاهان و پارس یا تواریخ پادشاهان ماد و پارس و معلوم میشود که حوادث دوره هخامنشیان اعم از امور خارج از مملکت و امور داخل در مملکت و امور دریا و امثال اینها در این کتاب ثبت میشده است و این کتابها در جای معینی نگهداری میشده است و پادشاهان در مواقع لزوم برای کسب اطلاعات آنها را میگردفتند و از آنها استفاده میکردند .

از این اشارات همچنانکه گفتم بوضوح وجود کتاب و کتابخانه و علاقه بتدوین مطالب و نگاهداری آنها و همچنین محافظت آنها و امثال آنها ثابت میشود . ماخذ دیگری که در باره ایران قدیم در دست داریم اوستا است تقریباً در حدود هزار و هشتاد سال پیش از میلاد مسیح پیغمبری باسم زردشت ظهور کرد و او در حقیقت تجدید نظر کننده در آئین ایرانی بود که خود آن با تغییراتی از آئین هندو ایرانی بوجود آمده بود . اثر او و جانشینان او را مجموعاً اوستا مینامند و مسلم است که همه اوستا اثر مستقیم زردشت نیست و فقط گاتاها اثر مستقیم اوستا و بقیه آنها در ادوار مختلف از حدود ده قرن قبل از میلاد تا حدود چهار قرن قبل از میلاد بتدریج بوجود آمده و همانطور که بتدریج ایجاد میشود تدریجاً هم نوشته میشود .

در اواخر دوره هخامنشیان نسخه عظیمی از اوستا موجود و در کتابخانه سلطنتی محفوظ بوده است و در این باره روایاتی از خارج و داخل ایران در دست است از آن جمله پولینوس مورخ رومی (قرن اول میلادی) میگوید که هرمیپوس یونانی برای شرح و تفسیر عقاید زردشت از کتاب او که در بیست مجلد و هر یک حاوی صد هزار شعر بوده استفاده کرد . در نامه تنسر چنین آمده است که :

« اسکندر از کتاب ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت به استخر هند یکی از آن در

دلها مانده بود و آن جمله قصص و احادیث و شرایع احکام نداشتند تا آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و ذهاب ملك و حریم بر بدعت و طمع فخر از یاد خلائق چنان فرو شد که از صدق آن الفی نماند .»

مسعودی مؤلف کتابهای پر ارزش التنبیه و الاشراف و مروج الذهب گفته است که کتاب اوستا بر دو ازده هزار پوست گاو نوشته شده بود . باین ترتیب ملاحظه میفرمائید که بنا بر روایاتی که از چند جا تایید میشود اوستا مدون و بر روی کاغذهایی که از پوست صیقلی شده حیوانات ترتیب میداده اند نوشته شده و در کتابخانه پادشاهان محفوظ بوده است . بعد از اوستا از کتاب دیگری خبر داریم که بشعر سروده بودند و بنا بر قول آتنا که از خارس دو میتیلن نقل کرده هنگام تسخیر ایران بدست اسکندر این کتاب میان ایرانیان شهرت داشته و غالباً شعر آنرا از حفظ میخواندند و تصاویر آنرا در خانهها و کاخهای خود نقش میکردند .

موضوع این داستان عشق مردی بنام زریادرس (باصورت یونانی شده کلمه) بزنی موسوم به اوداتیس (باصورت یونانی شده کلمه) بوده است که از هر حیث شبیه بد داستان گشتاسب و کتابون در شاهنامه فردوسی است منتهی در داستان منظوم قدیم پهلوان آن بجای گشتاسب زریادرس بوده است و او همانست که در شاهنامه بنام زریر برادر گشتاسب دیده میشود و کلمه اوداتیس باید صورت یونانی شده از هودات یعنی مخلوق زیبا باشد و یا محرف از کلمه هوتئوس **Hutaosa** نام زنی که گشتاسب در اوستا آورده .

اطلاعات ما تا دوره ساسانی درباره کتاب و کتابخانه در ایران بسیار کم و پراکنده است زیرا غالباً ماخذ پیش از ساسانی از میان رفت و ماخذ ساسانی هم بقدری زیاد بود که با همه خرابکاریهای تازیان و تصرفات مسلمین در آنها باز مقدار قابل توجهی از آن باقی ماند . از میان ماخذ و منابع قابل توجهی که میتوان از دوره اشکانی بیعد از آن استفاده کرد يك کتاب فارسی بسیار نفیس است بنام مجمل التواریخ و القصص که سال ۵۲۰ هجری از روی منابع قدیم و معتبر تدوین شد و متأسفانه نام مؤلف آن معلوم نیست . این کتاب را استاد فقید من مرحوم ملك الشعراء بهار طبع کرد .

در این کتاب در باره آثاری که در عهد اشکانیان بوجود آمده و خبر آن بمؤلف رسیده بود نوشته شده است که از آن کتابها که در روزگار اشکانیان ساختند هفتاد کتاب بوده از جمله کتاب سندباد ، کتاب یوسیفاس ، کتاب سیماس . البته میدانید که هر سه تایی اینها ترجمه بوده از منابع غیر ایرانی بزبان پهلوی اشکانی و باز میدانید که ما از اواخر دوره اشکانی بادرست در اوایل دوره ساسانی دو کتاب بسیار معروف داریم که امروز

خوشبختانه در دست ماست یکی بنام ایاتکار زریران و دیگری بنام درخت آسوریک که خوشبختانه بهمت آقای (بنو نیست) صورت شعری و منشأ پهلوی اشکانی هر دو کتاب مسلم شده است و امروز از جمله مسلمات تاریخ زبانشناسی ایران است.

کتاب دیگری داریم که باز مسلماً بساید متعلق به اواخر دوره اشکانی باشد و خوشبختانه امروز هم موجود است و همه ما شاید آنرا خوانده باشیم کتاب ویس و رامین است که از داستانهای آخر دوره اشکانی است. صاحب مجمل التواریخ معتقد است که آثار دوره ساسانی نشان میدهد که این کتاب باید مال دوره اشکانی باشد.

اصل پهلوی این کتاب از بین رفته ولی ترجمه فارسی خیلی خوب و زیبای آن بوسیله فخرالدین اسعدگر گانی بشعر موجود است و چند بار هم چاپ شده است. این کتاب از جمله کتب محترم ایرانیهای پیش از اسلام بوده است.

در یکی از فارسیات ابونواس قسم نامه ایست که او برای معشوق زردشتی خود ساخته و او را در آن بمقدسات مختلف ایرانیان قسم داده است که باوی مهربان باشد. از جمله چیزهایی که ابونواس بآن قسم یاد کرده فرگردهای (قطعات) کتاب ویس و رامین است: و هاتیلون فی شروین دستبی و فرجودات رامین و ویس

در باره دوره ساسانیان اطلاعات صاحب مجمل التواریخ خیلی بیشتر بوده و او در باره دانشمندان عهد هر یک از شاهنشاهان ساسانی و کتابهایی که در دوره آنان تألیف شده اطلاعات خوبی بما میدهد که نقل قسمت کوتاهی از آن در اینجا سودمند بنظر میرسد: « اندر عهد اردشیر بابکان حکیمان، بسیار جمع شدند پیش او که علم را خریدار بود چون هر مزد آفرید و به روز و برز مهر و ایزد داد و اینها همه مصنف کتابها و علوم بوده اند از هر نوع که از آن بسیاری نقل کردند بانفاظ تازی و شرح گفته شود. اندر عهد شاپور اردشیر قصه ویس و رامین بودست و موبد برادر امین صاحب طرفی بود از رست شاپور بمر و نشستی و خراسان و ناهان بفرمان او بود. اندر عهد یزدجرد بن هر مز قصه شروین و خورین بودست « یعنی همان که بنام شروین دستبی در کتب اسلامی مذکور است و دستبی اصلاً دشتوه بوده است که نام ناحیه ای بوده که قزوین در آن قرار داشت « اندر عهد کسری نوشیروان دانایان و حکیمان و موبدان بسیار جمع شدند بزرجمهر بختگان و برزوی طبیب که کلبله و دمنه آورد ... »

باین ترتیب ملاحظه میکنید که با استفاده از منابع مختلف میتوانیم در باره علمای ایران پیش از اسلام و آثار و کتابها و داستانها و منظومهایی که بین ایرانیان دوره های پیش از اسلام متداول بود اطلاعات سودمندی بدست آوریم.

خوشبختانه منابع اطلاعات ما در باره دوره ساسانیان زیاد است زیرا کتابهایی که

از زبان پهلوی در دوسه قرن اول هجری بعربی در آمد و نیز روایاتی که سینه بسینه نقل شد و بحدود اواخر قرن سوم هجری و ادائل قرن چهارم رسید بعدهای از مؤلفان فرصت داد که اطلاعات خوبی در باره ایران عهد ساسانی بنویسند و برای ماباقی گذارند از جمله مأخذ عربی که میتوان از آنها اطلاعات بسیار سودمند درباره دوره ساسانی خاصه کتابهای ایرانی پیش از اسلام بدست آورد اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری، مروج الذهب مسعودی، التنبيه والاشراف مسعودی، عیون الابناء ابن قتیبه، الفهرست ابن الندیم و امثال آنهاست.

در این کتابها نام کتب متعددی از زبان پهلوی آمده است که همه آنها در دوره ساسانیان موجود بوده است و در سه قرن اول هجری نیز مشهور بود و غالب آنها بزبان عربی ترجمه شد و مورد استفاده مؤلفان مختلف قرار گرفت. از آن کتابها در اینجا بعضی را اسم میبریم؛ داستان بهرام چوبین نقل جبلة بن سالم کاتب هنام خلیفه اموی عهد اردشیر که در دوره اسلامی شهرت داشت و در چند کتاب آمده؛ داستان رستم و اسفندیار ترجمه جبلة بن سالم؛ داستان پیران و بسه که مترجم آن معلوم نیست؛ کتاب سکسیکان مذکور در مروج الذهب مسعودی ترجمه ابن المقفع؛ کتاب پیکار ترجمه عبدالله بن مقفع؛ مزدک نامه نقل علی بن عیلة الریحانی؛ نامه تنسر ترجمه ابن مقفع؛ داستان خسرو شیرین مذکور در المحاسن والاضداد و در مجمل التواریخ آمده است که شیرین همان سیرا کنیزك آرامی و فرهاد از سپهبدان دوره ساسانیان بوده است. کتاب التاج در سیرت نوشیروان ترجمه ابن مقفع؛ داستان شهر براژ با آپر ویز که متن آن معلوم نیست؛ دارا و بت زرین که مترجم آن معلوم نیست؛ کارنامه انوشیروان که در تجارب الامم ابن مسکویه از آن استفاده شده است؛ آئین نامه که از کتابهای بسیار معتبر دوره ساسانی و حاوی اطلاعات سودمند در باره مقررات و تشکیلات دولتی و اجتماعی بوده است ترجمه ابن مقفع؛ گاهنامه که جزئی از آئین نامه بوده و ابن مقفع آنرا ترجمه کرد؛ کتاب الصور ترجمه جبلة بن سالم؛ خدای نامه (شاهنامه) ترجمه های ابن المقفع و محمد بن جهم و زادویه پسر شاهویه و محمد بن بهرام اصفهانی و هشام بن قاسم اصفهانی و بهرام بن مروانشاه و غیره؛ رزنامه ترجمه از یونانی که در نقل عربی الفلاحه الرومیه نامیده شد و نسخه عربی آن موجود است؛ ترجمه سند بادنامه و کليلة و دمنه عبدالله بن المقفع و بلوهر و بوذالف؛ و کتاب زادانفرخ در تأدیب پسرش؛ و کتاب مؤبدان مؤبد در حکم و جوامع کتاب بنیان دخت و کتاب بهرام دخت و کتاب آئین تیراندازی و کتاب آئین چوگان زدن و کتاب گزارش طرنج و کتاب جاماسب در کیمیا و کتابهای دیگر که ابن الندیم در فروسیت، آئین جنگ، دستور پزشکی مرغان شکاری و امراض و معالجات آنها و تعلیم و تربیت ذکر میکند. قسمتهائی از منطق

ارسطو ترجمه ابن المقفع یا پسرش محمد که در نسخه از آن در عالم موجود است. زنگ شتریار که بعقیده ابومشعر از جمله زیجهای ساده پهلوی بود که شهرت یافت، علی بن زیاد این زیج را عبری ترجمه کرد؛ کتابهای مصور درجات فلک، کتاب جاماسب در نجوم و بسیاری کتابهای دیگر در علوم مختلف در تاریخ و آداب و امثال آنها که فعلا فرصت ذکر همه نیست. بعضی از مترجمان معروف پهلوی عبری مانند نوبخت منجم و پسرش خرشاذماه معاصران منصور عباسی و عمر بن فرخان طبری معاصر فضل بن سهل و به ابوسهل و یحیی بن یسار رستم کوهی طبری و امثال آنان هم ترجمه کتابهایی را بزبان عربی نسبت داده اند.

در اینجا به سخنان خود که سعی کرده ام با کمال اختصار بیان کنم و از ذکر بسیاری مطالب بگذرم خاتمه میدهم فقط باید بگویم آنچه در باره دوره ساسانی گفته ام فقط یک بدنه از مطالب و موقوف و منحصر بود بکنایهائی که بزبان پهلوی در دوره ساسانیان در باره مسائل مختلفی از قبیل مسائل دینی و اجتماعی و تعلیم و تربیت و منطق و داستانهای ادبی و تاریخ و ریاضیات و نجوم و امثال آنها نوشته شده بود. ضمناً باید بدانیم که کتبی که در اینجا ذکر شد انتخابی بوده است و با تحقیق بیشتر و بهتر بنام عده زیادی از کتب دیگر بر خواهیم خورد. مطلب دیگری که باید بگویم آنست که من سعی کرده ام در کتبی که اینجا فهرست وار ذکر نمودم اسم کتابهایی را بپرسم که اکنون یا اصلاً در دست نیست و یا اگر چیزی از آنها موجود باشد بصورت ترجمه عربی یا فارسی است و الا کتابهای متعدد دیگری داریم که فعلاً نسخه های پهلوی آنها موجود است و بعضی از آنها از دوره ساسانی است و بعضی هم در دو سه قرن اول هجری با اتکاء بر روایات و اسناد ایرانی فراهم آمده و در این فهرست مذکور نیفتاده است و بهترین مرجعی که آقایان میتوانند بآن در این باب مراجعه کنند کتاب تاریخ فقه اللغة ایرانی

West **Grundriss der Iranische Philologie** مقاله پهلوی شناس معروف West است بنام ادبیات پهلوی.

قسمت دوم

مطالبی که در سخنرانی قبل گفته شد فقط مربوط بیک دسته از مراکز علمی و یک دسته از کتابها و آثاری است که بوسیله نویسندگان زرتشتی و مانوی آئین بوجود آمده بود در حالی که ما در ایران دوره ساسانی مراکز دیگری هم داشته ایم که اگر چه دارای کتاب زردشتی یا مانوی و ایرانی نبوده اند ولی بهر حال ایرانی بوده اند منتهی ایرانیانی که در آن روزگار به کیش مسیحی و ترسائی پیوسته بودند و در ایران آن روزگار زندگی میکردند و تعداد آنها هم خیلی زیاد بوده است و نه تنها مدرسه بلکه مراکز علمی

و تحقیقاتی داشته‌اند بنابراین باید باین دسته توجه داشت.

البته ایرانیان بعد از اسلام غالب این مراکز و غالب علمای این دسته را فراموش کرده‌اند و یا خواسته‌اند که فراموش کنند برای اینکه آنچه از کتب ایرانی که مستقیماً بزبان عربی ترجمه شده با اسم کتب فارسی ذکر شده است یعنی در تمدن اسلامی معمولاً بزبانهای ایرانی اعم از اینکه فارسی دری یا هر زبان دیگری بود فارسی می‌گفتند و منظورشان از فارسی، ایرانی است.

آنچه بزبانهای غیر ایرانی بوده است آنها را جزء کتب مربوط بایران یا در جزء آثار ایرانیها محسوب نمی‌کردند و در نتیجه اینها فراموش شد.

اکثر آنهاست که پادبان ایرانی بوده‌اند و در ایران دوره اسلامی زندگی می‌کردند مثل زردشتی‌ها که عده آنها در دوره اسلامی و تا اواخر قرن چهارم خیلی زیاد بوده است غالباً عیسویان پیش از اسلام را از لحاظ کارهای فرهنگی و علمی و امثال اینها در شمار خودشان ذکر نمی‌کردند. نتیجه این شد که بتدریج از لحاظ تاریخی نسبت به ملیت ایرانی آنان در حقیقت يك نوع سلب مالکیت شد اما با تحقیقاتی که بعمل آمده است الان این مطلب تقریباً روشن است که در ایران اواخر دوره ساسانی مراکز زیادی وجود داشته است که مراکز عیسوی بوده و زبان تالیف و تدوین کتابهایشان زبان سریانی بوده است که خود شعبه‌ای است از زبانهای سامی و عده بسیار زیادی از علما در آن مراکز زندگی می‌کردند اینها علمائی بودند که تازه مسیحی شده و اسامی خود را تغییر داده بودند و اسم مسیحی سریانی انتخاب کرده بودند و بظاهر افرادی بنظر میرسیدند که از خودشان سلب ملیت ایرانی کرده باشند. بنابراین لازم است تحقیق کنیم و ببینیم عیسویت در ایران پیش از اسلام چه وضعی داشته است و چطور شد که ما تعداد زیادی مراکز از حدود مداین تا حدود سمرقند داشتیم که آنها عیسوی بودند و بعدها هم مدتها در ایران ماندند.

البته میدانید که عیسویت در حدود قرن چهارم میلادی از راه آسیای علیا، از راه شهرهای کنسار مدیترانه مانند از میر و حلب و انطاکیه بطرف جنوب شرقی پیش آمد و اولین مرکز بسیار بزرگ و معروفی که عیسویت در آسیای علیا پیدا کرد شهری بود با اسم ادسا یا اورفا که در زبان عربی باین شهرها می‌گویند این ادسا با اورفا در ساحل غربی رودخانه فرات و آن طرف سرحد ممالک ساسانی. درست روبروی این شهر در ساحل شرقی رودخانه فرات شهر دیگری بوده است بنام نصیبین یعنی همان شهری که در زبانهای فرنگی بآن Nyssilus می‌گویند این شهر را شاهنشاهان ساسانی در تصرف داشته‌اند.

رها اولین شهریست که در آسیا بعنوان مرکز عیسویت تلقی شد و اولین شهر آسیائیست که در آن اقدام بترجمه کتب انجیل بزبان محلی کردند. دررها یکی از شعب زبان آرامی بوده است که آنرا سریانی مینامیم، و زبان آرامی خود یکی از شعب زبان سامی بوده است و خطی داشته است که معروف است بخط آرامی که از آن خط پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و سغدی و نظایر اینها منشعب و اقتباس شده است چون محلی که در آن لهجه رهایی رواج داشت قسمتی از سوریا بوده است باین جهت زبان محلی مردم آن ناحیه را بهمین اسم نامیده اند و این کلمه سریانی از همین ریشه است. در قرن چهارم میلادی چهار انجیل دررها بزبان سریانی ترجمه شده است و بآن اسم دیاتسارون دادند و آن اولین اثر بزبان محلی سریانی بود که در همان موقع زبان کلیسائی مسیحیت در شرق شد و بعد از آن هر جا که عیسویت بوسیله مبلغین مسیحی که دررها تربیت شده بودند میرفت زبان سریانی هم همراه آن میرفت و بسدین ترتیب وقتی مسیحیت بیلاذ جنوب عراق و شهرهای جنوبی ایران رسید بازبان و ادبیات سریانی همراه بود. در کلیساهائی که این دسته از عیسویان خواه دررها و خواه در شهرهائی که بعد اعیسوی شدند تشکیل میدادند برای آماده کردن مبلغین مسیحی برای تبلیغ، بآنها همیشه قسمتی از علوم یونانی تدریس میشد و چون مبلغ میبایست اقلأ مقدمات علوم منطقی و فلسفی را برای کار خود بیاموزد لهذا قسمتی از علوم یونانی بخصوص منطق ارسطو و بعضی از قسمتهای فلسفه ارسطو در این کلیساها تدریس میشد و همین کار سبب گردید که این کلیساها بطرف علوم یونانی رو آورند. بعدها از میان این مبلغین عدده زیادی مؤلف بیرون آمد که در طب و ریاضیات و فلسفه و منطق تحقیقاتی کردند و کتابهائی نوشتند. بعد از آنکه عیسویت در رها مذهب رسمی شد ضمن تبلیغاتی که در سرحدات ایران انجام گرفت یکعده از ایرانیان، یا از اتباع امپراطوری ایران، عیسوی شدند و برای اینکه عده ای بعنوان روحانی برای خودشان تربیت کنند افرادی را برای تعلیم برها فرستادند. باین ترتیب دررها مدرسه ای تشکیل شد با اسم مدرسه ایرانیان *Ecole des Perses*. در این مدرسه مسیحیان ایرانی که میخواستند در علوم دینی مسیحی کار کنند اجتماع میکردند و بعد از تحصیل و کسب اطلاعات کافی برای تبلیغ مسیحیت با ایران باز میگشتند. دولت ساسانی تا اواخر قرن پنجم میلادی نسبت باین مسیحیان شدت عمل کم سابقه ای روا میداشت و البته نباید ان امر را تقصیری برای شاهنشاهان ساسانی دانست و آنها را مورد مذمت قرار داد زیرا شاهنشاهان ساسانی با داشتن عنوان ریاست مذهبی و دینی در مقابل ترویج و تقویت آئین زردشتی مسئولیت داشتند و میبایست از آئین زردشتی دفاع کنند بعلاوه مطلب اساسی این بود که تمام کسانی که در آغاز امر مسیحی میشدند و در سرحدات

ایران و در خاک ایران کار میکردند چشمشان و وفاداریشان بدولت بیزانس بوده و امپراطور بیزانس سمت ریاست دینی بر آنان داشت و در نتیجه هر مسیحی که در ایران پیدا میشد دوستدار و طرفدار امپراطور روم و دشمن پادشاه ساسانی بود، و طبیعی است در چنین حالتی رفتار پادشاهان ساسانی نسبت به عیسویان نمیتوانست دوستانه باشد. رفتار پادشاهان ساسانی با مسیحیان و دشمنی با آنها بیشتر جنبه سیاسی داشت و غالباً بکشتارها و آزارها منجر میشده است.

ولی در قرن ششم میلادی وضعی پیش آمد که دیگر به مسیحی های ایران آزاری نمیرساندند بلکه تقویتشان هم میکردند و علت آن بود که مدرسه ایرانیان رها در قرن پنجم میلادی از مذهب نسطوری طرفداری کرد. مذهب نسطوری بوسیله شخصی با اسم نسطورین (Nestorion) بنیان گذارده شده بود و چون عقاید نسطورین تازه و از خیلی جهات مورد مخالفت عده ای از علمای مسیحی رها و یا بیزانس و امثال اینها بود تمام کسانی را که طرفدار مذهب او بودند از آن جمله اعضاء مدرسه ایرانیان رها را نفی بلسد کردند و اینها پناهنده شدند بنصیبین و در آنجا مدرسه جدید و دستگاہ جدیدی تشکیل دادند و عده ای از مبلغین مثل آکاساس و فرهاد بشاها کرد و کاکی کرخه ای منعی بیت اردشیری و نرسی مجذوم و نظایر آنرا تربیت میکردند و بقسمت های جنوبی عراق و سرحدات جنوب شرقی ایران میفرستادند اینها شروع کردند بنشر مذهب نسطوری در ایران و باین ترتیب قدرتی تشکیل دادند و با عیسوی هائی که قبول مذهب نسطوری نکرده بودند دشمنی آغاز کردند و آنها را از بین بردند.

همان آکاسیاس فوق الذکر با کمک که از فیروز گرفته بود در حدود هفت هزار تن از مسیحی های غیر معتقد بمذهب نسطوری را در عراق و در سرحدات ایران کشت. از آن بعد مذهب و آئین عیسوی در ایران قدرت پیدا کرد و دیگر پادشاهان ساسانی معارض آنها نبودند بلکه آنها را کمک و حمایت میکردند حتی در تیسفون همانجائی که مرکز کارموبدان بود پاتریاک مسیحیها نیز مستقر بوده است یعنی تیسفون هم مرکز آئین زرتشتی بود و هم مرکز آئین مسیحی در حالی که مانوی ها جرأت اینکه مرکز داشته باشند و تظاهری بکنند نداشتند.

باین ترتیب عیسویت قدرت گرفت در ایران شروع بانشار نمود و چون نشر مسیحیت با تبلیغ همراه بود عیسویان مراکز تبلیغ در ایران بر پا کردند و از اینراه عده زیادی از ساکنین قسمت های جنوبی عراق عرب امروز و خوزستان و بعد هم قسمت های مرکزی ایران قبول عیسویت کردند و حتی از راه فارس مبلغین ایران به هندوستان رفتند و مذهب نسطوری را در هندوستان رواج دادند و تألیفات مؤلفین عیسوی جنوب ایران

بزبان سریانی غالباً در هندوستان رواج داشته است. باین ترتیب در اواخر قرن ششم میلادی و قرن هفتم که منتهی بحمله عرب میشود مراکز قوی عیسویت در ایران داشتیم. تمام کلیساها زبانشان بزبان سریانی بود و در این جا علوم یونانی و ارسطوئی و همچنین طب تدریس میشده است و باین ترتیب مراکز یادداشتی را در اواخر دوره ساسانی میشناسیم که از لحاظ علوم یونانی مشهور هستند مثل ری شهر که بزبان سریانی بیت اردشیر بود یا گندی شاپور نام سریانی آن بیت لاباط بود. این نکته را هم باید گفت که ایرانیانی که قبول آئین مسیح کردند معمولاً نامهای سریانی و اسامی دینی عیسویان را بر خود مینهادند. ما در اوائل قرن هفتم میلادی تعداد زیادی مراکز علمی داریم که زبانشان سریانی بوده است و کتابها و تألیفات زیادی دارند بزبان سریانی و علوم کلیسایی که علوم یونانی بوده بکلام مسیحیت مربوط بوده است. این مراکز تعلیم هم دارای تألیفات و کتب بوده است زیرا تعلیم بدون کتاب غیر ممکن است. بعلاوه این مراکز وسیله‌ای بوده است برای نقل کتابهای یونانی بزبان سریانی.

مرکز علمی و تحقیقاتی ایران شهر گندی شاپور بود این مرکز در دوره بنی عباس یعنی در اوائل قرن دوم بغداد انتقال یافت و علتش این بود که منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی که بغداد را مرکز خلافت قرار داد در همان اوان دچار بیماری‌های معدی شد و اطبای او از معالجه وی عاجز شدند و راهنمایی کردند که از اطبای گندی شاپور استفاده کنند و گفتند که اطباء حاذقی در آن شهر زندگی میکنند که دارای اطلاعات خوبی هستند حکمت میدانند طب میدانند طبشان هم جسمانی است و هم روحانی و خلیفه باید از آنها کمک بگیرد. در آن موقع در بیمارستانی که در گندی شاپور از دوره ساسانیها بود شخصی بنام جورجیس پسر بختیشوع ریاست داشته است. بیمارستانها در ایران چه در دوره ساسانی و چه در دوره اسلامی جایی بوده است هم مرکز معالجه و هم مرکز تدریس و کسی که در آنجا ریاست داشته از لحاظ علم استاد بوده است. یعنی استاد بزرگ بیمارستان ریاست آنرا بدست می‌آورد و روش کار این بوده است که وقتی مریض برای معالجه می‌آمد اگر مرض او از نوع ساده بود کسانی او را معالجه میکردند که اطلاعات کمتری داشتند مثلاً شاگردان کلاس اول همینطور اشخاصی که اطلاعات بیشتری داشتند مریضهای سخت‌تر را میدیدند و امراض صعب را خود استاد یا شاگردان مخصوص و نزدیک بار معالجه میکردند. این بود که رئیس بیمارستان استاد بزرگ محسوب میشده است مثل رازی که در قرن سوم و اوائل قرن چهارم هجری رئیس بیمارستان ری بوده است و بهر حال منصور رئیس بیمارستان گندی شاپور یعنی جورجیس را برای معالجه خودش بغداد برد و بعد از معالجه او را مجبور کرد در آنجا بماند و جورجیس در حالیکه

تمدید یافتل شد در آنجا باقی ماند. از آن پس مرکز علمی گندی شاپور ندریجا بیغداد منتقل شد و تمام علماء بآنجا رفتند و همین علماء هستند که کتابهای سریانی را بزبان عربی ترجمه کردند و ما از این کتابها آثاری داریم و در تواریخ علوم اسلامی اسامی ایشان معروف است این علماء و مخصوصاً خاندان بختیشوع تا قرن پنجم در بیغداد مشهور بوده اند و تالیفشان تا مدتی بزبان سریانی بوده و بعد بزبان عربی ترجمه میشده است و مدتها ریاست اطبای بیغداد با همین خانواده بوده است و خودشان هم مؤلف بوده اند و هم مترجم. مؤلف از جهت تالیف کتب بزبان عربی و مترجم من حیث ترجمه کتب سریانی بزبان عربی. خانواده دیگری داریم با اسم خانواده ماسویه که دو نفر از آن با اسم یوحنا و میخائیل معروفند و هر دو در گندی شاپور بودند و تالیفات معروفی دارند. از کتابهایی که از سریانی بزبان عربی بوسیله یوحنا یازیر دست او نقل شده و معمولاً از کتابهای سریانی علمای گندی شاپور بوده اینها را ذکر میکنیم:

الکمال و التمام ، الکامل ، الحمام ، دفع ضرر الاغذیه ، علاج الصداع ، ماء الشعیر ، الدوار ، الفصد ، علاج النساء ، الحمیات القولنج ، البرهان ، الجذام ، چنانکه دیده میشود این دانشمند تعداد زیادی کتاب بزبان عربی نقل کرده است. برادرش میخائیل هم تعدادی کتاب ترجمه کرد و او هم جزء مترجمین معروف بود. یکی دیگر از مترجمین موسی بن خالد الترجمان و برادرش یوسف الناقل است که پسران خالد و برکیش مسیحی بوده اند و زبان کارشان سریانی بوده است. شخص دیگری داریم بنام عیسی بن چهاربخت که «چ» در تحریر تبدیل به «ص» شده چهاربخت کلمه فارسی است البته جزء بخت در نامهای ایران پیش از اسلام زیاد دیده شده است و بختیشوع هم از این ریشه است. یکی دیگر از مترجمین گندی شاپور عبدیشوع بن بهر بن است. دو نفر برادر با اسم ایوب و سمان در دستگاه آل برمک کار میکردند و مترجمین سریانی بعربی بوده اند با این ترتیب مقدار زیادی کتاب بزبان سریانی داشتیم که بعد بعربی ترجمه شد. پس تالیفات ما در قرن هفتم میلادی یعنی تا آنوقت که ما دچار حمله تازیان شدیم عبارت بوده است از تالیفات بزبان پهلوی ساسانی و بزبان پهلوی اشکانی (در زبان پهلوی اشکانی کتب مانوی راهم باید گذاشت) مقدار زیادی کتاب بزبان سریانی که عده کثیری از آنها را اطبای عیسوی مذهب تالیف کرده بودند و بقیه را عیسویان کلیساها در علوم مختلف و تعدادی از آنها راهم مانویها تالیف کرده بودند. پس بزبان سریانی و نفوذ آئین مسیحی و تأثیر آنرا که این امر بتنهائی در ایجاد شعبه ای از علوم و مقدار زیادی از کتابها در ایران داشته است باید در نظر داشت همانطور که بزبان عربی در دوره اسلامی بوسیله ایرانیها زبان کار قرار گرفت یعنی در همان حال که هم زردشتیهای ایران در اواخر قرن سوم هجری کتابهایی ترجمه و تالیف میکردند مسلمانهای ایران کتاب بزبان عربی تالیف

میشمودند مترجمین سریانی هم در پیش از اسلام کتابهایی را که بزبان سریانی تألیف کرده بودند بزبان ایرانی و در دوره اسلامی بزبان عربی درآوردند.

اکنون درباره کتابخانه‌های ایران بحث میکنیم وقتی که در یکجا کتاب وجود پیدا کرد ناگزیر کتابخانه باید وجود داشته باشد بنابر این بحث در اینکه کتابخانه در ایران بوده است اصولاً لزومی ندارد چه وقتی کتاب داشتیم مسلم است که کتابخانه هم داشته‌ایم ولی اگر اکتفا نکنیم بدلیل عقلی باید یکمده دلائل نقلی هم جستجو کنیم اصولاً باید بدانیم که کتابخانه‌های ایران در دوره پیش از اسلام معمولاً در مراکز دینی قرار داشت و آتشکده‌ها و کلیساها همانطور که مراکز دینی بودند مراکز کتاب هم محسوب میشدند و همچنین در دستکاههای سلطنتی و در مراکز بزرگ مملکت که اهمیت سیاسی داشته‌است و نیز بیمارستانها هم همیشه چه در پیش از اسلام و چه بعد از اسلام مراکز تجمع کتاب بوده است البته کتابهای مربوط بفن پزشکی یا فنون مربوط بآن. مطلب خیلی مهم این است که ببینیم وضع کتابخانه‌ها در موقعی که مسلمین بایران حمله میکردند چه بوده است؟ آیا مسلمین کتابخانه‌های ایران را امان دادند و باقی گذاشتند یا نه؟ البته این نکته را باید عرض کنم که قضاوت تاریخی آن قضاوتی است که داوری کننده را مجبور میکند که از هر نوع تعلق دینی صرف نظر کند چون تاریخ و علم، مذهب و آئین نمی‌شناسد و کاری با آنها ندارد این است که خدای نکرده اگر مطلبی تشخیص شود و بضرر مسلمین تمام شود از نظر قضاوت تاریخی مانعی ندارد. موضوع مهمی که در حمله عرب باید بسیار بآن توجه داشت این است که عرب و بخصوص عمر شخصاً توجه خاصی داشته است باینکه ممالک مفتوحه را مغلوب تعلیمات قرآنی و بزبان عربی بکند. این اساس رأیش بوده است و این اساس نتیجه قاطع داد و بسرعت زیاد وسیله رواج بزبان عربی و برافتادن فرهنگهای محلی ممالک مفتوحه شده است البته بعضی از این فرهنگها بقدری قوی بود که بآسانی از بین نرفت ولی بسیاری از آنها نابود شدند. اطراف مدیترانه زبانشان تغییر پیدا کرد و زبانهای محلی بزبان عربی تبدیل شد حتی ملیتها تغییر پیدا کرد البته ملیت ایرانیها از لحاظ عظمتی که داشت صدمه دید ولی درهم نریخت.

موقعیکه عمرو عاص مشغول فتح مصر بود وقتی که به اسکندریه یعنی مرکز معروف علوم یونانی و مراکز مشهور کتابخانه‌های بزرگ که از دوره بطلمیوس بیعت ایجاد شده و باقیمانده بود رسید برخورد بموضوع کتابها و کتابخانه‌ها شرحی بمرین خطاب نوشت و سؤال کرد که تکلیف ما با کتابخانه‌های اسکندریه چیست؟ جواب داد که این کتابها از دو حال خارج نیست یا ضاله است و مخالف قرآن در اینصورت از بین

بردنش حتمی است و یاضاله نیست ولی مسلماً با اندازه قرآن مفید نخواهد بود درین صورت باز هم باید آنرا از بین برد. معروف است که شش ماه چهارمهای اسکندریه با کتابهای کتابخانه‌های اسکندریه گرم میشد. عین این عمل در اطراف ایران شد. عین این سؤال را سعد بن ابی وقاص کرد و جوابی نظیر جواب مربوط به اسکندریه باورسید و باین ترتیب سعد بهر جا که میرسید کتابها را از بین میبرد. البته این خبر را عده‌ای از مورخین مثل ابن عبری وعده دیگری بعد از او داده‌اند ولی مورخین تازه و جدید اسلامی آنرا باسانی قبول نمیکنند چون طبعاً بضرر مسلمین یا فاتحان اسلامی در اوائل امر تمام میشود ولی تاریخ کاری به ادیان و مذاهب ندارد و قضاوت تلخ خودش را میکند این است که بنده میگویم در ایران باین ترتیب مقدار زیادی کتابخانه از بین رفته باشد ولی ایرانیها نیرنگی میزدند و مقدار زیادی از کتابهای کتابخانه خود را دفن میکردند و گل میکردند که کسی نداند و این کتابخانه‌های گل گرفته بعد از اینکه دستگام بهم ریخت فراموش شد و کسی از اینها اطلاعی نداشت و حوادث و اتفاقات بعدی سردوسه‌تای اینها را فاش کرد و رازشان را بر ملا ساخت یعنی در دیوار آنها خراب شد و یا موقعی که حصارها را میخواستند خراب کنند آنها را بیرون آوردند.

دو نفر از مورخین خیلی معتبر و موثق از چنین جریانی خبر داده‌اند یکی حمزة بن الحسن اصفهانی صاحب کتاب مشهور الارض والانبیاء و یکی هم ابن الندیم است که الفهرست را نوشته است و آن از کتابهای بسیار معتبر است و مطلبی را که بنده گفتم این هر دو مؤلف نقل کرده‌اند یکی از این کتابخانه‌ها در محل ساردیه قلعه‌ای بوده است که در داخل شهر جی در اصفهان امروزی بوده است و از اجنیه قدیمی بوده که دوره بنای آن را به خامنشیان نسبت میدهند.

در سال ۳۵۰ هجری بر اثر خراب شدن قسمتی از سارویه کتابخانه‌ای از اطاق ظاهر شد در این کتابخانه پنجاه عدل کتاب بخطی بود که مردم نتوانستند بخوانند البته بیکی از خطوط ایران قدیم مثل خط پهلوی یا یکی از خطهای دیگر ایران بود باز هم در خرابی‌های همین سارویه کتابهایی که بر روی قطعات گلی محکم یا بر روی توری بخط فارسی قدیم ثبت شده بود یافتند باین ترتیب معلوم میشود که یکنوع کتابخانه‌هایی هم بتقلید از بابلیها روی الواح گلی وجود داشت و این میرساند که از خیلی قدیم کتابخانه در ایران بود.

باز خبری داریم که ابن الندیم میگوید که ابو مسر بلخی در کتاب اختلاف الزیجات گفته است که ملوک ایران برای محل کتابخانه‌ها معمولاً جایهایی را که در مقابل حوادث

ارضی و سماوی مقاومت بیشتر داشته باشد انتخاب میکردند و بازهم توجه میکردند باین که محل کتابها معمولاً در جاهای خشك باشد که کتابها نیوسند و غیر از این کتابخانه‌ای که عرض کردم در ۳۵۰ هجری در سارویه جی کشف شد يك کتابخانه دیگر در دوره ابن العمید وزیر بسیار معروف آل بویه - کشف شد . ابن الندیم مینویسد در سال ۳۴۰ کتابهای منقطعی بیونانی در اصفهان در حصار شهر در میان صندوقها بدست آمد و بیفداد فرستاده شد . بعد از قرائت معلوم شد که کتابهای مزبور در باره نامه‌های سپاهیان و مقدار جیره آنهاست و کتابها بدبو شده بود و ابن الندیم میگوید من خودم قسمتی از این کتابها را دیدم و اکنون مقداری از آنها نزد ابوسلیمان منطقی سیستانی است .

در اکتشافاتی که در خارج از ایران شده مقدار زیادی کتابهای ایرانی بدست آمده مثلاً اکتشافاتی که در تورفان در قرن ۱۹ شده بود منجر بکشف بازمانده‌های بسیاری از کتب مانوی و شاپورگان مانی گردید که مقدار زیادی از آنها خوانده شد و اساس اطلاعات قرار گرفت .

در مورد کتب مانوی مرحوم کریستن سن قسمتی از اینها را نقل کرده در دومین چاپ کتاب مرحوم کریستن سن تصاویر تمام نقل شده است .

بازهم در آسیای مرکزی مقدار زیادی از آثار ادبی سغدی کشف شده و مقداری از آن در فرانسه و مقداری در انگلستان و مقدار زیادی در اتحاد جماهیر شوروی چاپ شده است .

حالا میرسیم بدوره اسلامی : البته بعد از اینکه اسلام بر ایران غلبه کرد ایرانیان روش قدیم خودشان را در اشاعه علم و دانش حفظ کردند منتهی در این موقع يك لهجه جدیدتری جای لهجه قدیم را گرفت و آن فارسی دری است و همچنین زبان عربی جای زبان سریانی را گرفت یعنی همانطور که در دوره ساسانی دوزبان داشتیم در دوره اسلامی نیز دو زبان داشتیم . زبان فارسی بجای پهلوی و زبان عربی بجای سریانی .

در دوره اسلامی ما روش قدیم را حفظ کردیم با اضافه اسلام سبب شد که ما با تمدنهای دیگر و ملل دیگر آمیزش پیدا کنیم چون اسلام کاری به نژاد ندارد و در حقیقت يك مذهب بین‌المللی است . مذهبی است که همه ملل را در جزو طرفداران خود میتواند داشته باشد ، در حالی که آئین زرتشتی اینطور نیست و مذهب ملی است . اسلام مثل مانویت است که همه ملل را میتواند بخود بپذیرد . در نتیجه آمیزشی که از این راه حاصل شد بین ایرانیان دوره اسلامی و ایرانیان پیش از اسلام از جهات مختلف تفاوت‌هایی حاصل شد و در این دوره ایرانیان در حالیکه دین اسلام را قبول کردند بسیاری از خصائص

خود را نگهداشته‌اند، در همان حال که زبان عربی را بعنوان زبان علمی پذیرفتند زبان فارسی را از قرن پنجم بعد جایگزین آن نمودند و در همان حال ملت و ادبیات خود را نیز محفوظ نگهداشته‌اند.

ما وقتی صحبت از ایران میکنیم نباید فکر کنیم که وقتی اسلام آمد ایران دیگری بوجود آمد. اینطور نیست و اگر تغییراتی را ملت ایران پذیرفت تدریجی بود و تا اواخر قرن چهار و اوائل قرن پنجم طول کشید. مردم ایران بیکباره همه مسلمان نشدند در مورد فرهنگ هم اگر تغییراتی را هم پذیرفتند آنقدر نبوده که فرهنگ آنان را تغییر بدهد بلکه تکمیل کرد تا رسیدیم بحمله مغول. از حمله مغول به بعد دنیا دنیای دیگری است، اوضاع اوضاع دیگری است، و بخت بکلی عوض میشود. در دوره قبل از آن، آنچه ما داریم دنباله ایران پیش از اسلام است و اختلاف و انقطاع زیادی در بین نیست.

البته دوره اسلامی هم باز مراکز مهم کتاب و اجتماع کتاب، مراکز دینی است یعنی مسجد و مدارس دینی. پیش از اسلام هم همینطور بوده است و با اینحال کتابخانه‌های دیگری در دوره اسلامی سراغ داریم که یا مربوط به بیمارستانهاست یا در دستگاههای سلطنتی است و یا اشخاص عادی دارند. رویهمرفته کتابخانه‌های دوره اسلامی کتابخانه‌های خصوصی، کتابخانه‌های سلطنتی، کتابخانه‌های علمی بیمارستانها، کتابخانه‌های دینی مساجد و مدارس است و تعداد آنها هم البته خیلی زیاد بود. بطور کلی باید بدانیم که این کتابخانه‌ها فهرست داشته‌است و باز بر طبق اطلاعات و مدارک زیادی که در دست است فهرست هر دسته از کتابها هم جدا بوده است و اگر زیاد نبوده دسته‌بندی میکردند و اسمهای آنها را مینوشتند. مقصودم این است که از لحاظ فهرست نویسی مبتدی نبودند. اگر کتابخانه خیلی بزرگ بود آنها را تقسیم میکردند به اطاقها و هر اطاق مربوط برشته‌ای از علوم بود و معمولاً هر کتابخانه‌ای خازنی داشت و خازن‌الکتاب یعنی کتابدار. این خازن‌الکتاب عده‌ای زیر دست خود داشت ولی ریاست کتابخانه باخازن بوده است. این خازنها مردان بزرگ و دانشمند بوده‌اند. از خازنین معروف کتب کسانیرا میشناسم که از مشاهیر تمدن اسلامی هستند.

چند کتابخانه را در اینجا ذکر میکنیم که ببینیم رویهمرفته چه اشخاصی کتابخانه داشتند و با ایجاد میکردند و چطور آنها را نگه میداشتند. از جمله کتابخانه‌ها کتابخانه عضدالدوله دیلمی است اینرا المقدسی دیده و شرح مفصلی در احسن التقاسیم در باره آن آورده و گفته‌است که کتابهای این کتابخانه دسته‌بندی شده و در هر اطاق کتاب مربوط

بیکدسته از علوم گرد آمده و فهرست جدا گانه داشته است. کتابخانه دیگری در قرن چهارم داشتیم با اسم کتابخانه ابن عمید در اصفهان که میزان کتابش را نوشته اقد صد بار بود. کتابدارش هم ابن مشکور بوده است. کتابخانه دیگری بنام صاحبیه متعلق به صاحب بن عماد در شهر ری معروف بود که تا اواخر قرن ششم باقی بود.

ملاحظه میفرمائید که يك پادشاه دیلمی کتابخانه ایجاد میکند، وزیر او هم کتابخانه ایجاد میکند. در مورد کتابخانه صاحبی در ری در انقلابات اوائل قرن هفتم که در ری اتفاق افتاد بعد هم منجر شد بقتل عام و ویران کردن و صاف کردن و از بین بردن ری این کتابخانه هم مثل خیلی چیزهای دیگر از بین رفت. باز وزیر دیگری داریم بنام ابونصر بن شاپور که از وزرای مشهور دیالما است کتابخانه و دارالعلمی در بغداد بوجود آورد که متصل بهم بودند. در موقعی که سلاجقه حملات خودشان را بر ایران شروع کردند، در ۴۴۷ بغداد حمله کردند و قتل و غارت کردند این کتابخانه را هم آتش زدند در سال ۴۵۱ این کتابخانه سوخت و متجاوز از ده هزار کتاب از بین رفت.

حملات ترکمانان از سلاجقه شروع میشود یعنی دسته‌ای از غزها که دسته دیگری از آنها با اسم قرغز بودند در سال ۵۴۸ به ایران حمله کردند و آن غارت و کشتار عجیب را در خراسان و قسمتهای شرق ایران انجام دادند و این حمله‌ها منتهی شد بحمله تاتار و تیمور و امثال اینها. بهر حال اینها بلاهای آسمانی بودند که مدتها در ایران پیدا شدند و قسمت زیادی از تمدن ما را از بین بردند.

کتابخانه دیگریست با اسم کتابخانه ابوعلی بن سوار کاتب عضدالدوله دیلمی که در حقیقت میشود گفت رئیس دبیرخانه عضدالدوله دیلمی بود. وی در رامهرمز در بصره دو کتابخانه درست کرده بود و از عجایب این است که برای قارئین هم مواجب تعیین کرده بود یعنی پول میداد باشخاص که بیایند آنجا و کتاب بخوانند و پول هم بگیرند. کتابخانه دیگری داشتیم در بخارا از کتابخانه‌های معروف ایران در دوره اسلامی که این کتابخانه را ابن سینا دیده بود، و در شرح حال خودش که شاگردش ابو عبید - جرجانی آنرا بموقع تمام کرده است در باره کتابخانه مذکور توضیح مفصلی داده و گفته است که این کتابخانه از چندین اطاق تشکیل شده و هر اطاق فهرست جدا گانه داشت چون هر کدام از اطاقها مربوط بعلمی از علوم بود و در اینجامیکوید من کتابهایی خواندم که حتی اسم آنها را هم نشنیده بودم و البته بعد این کتابخانه آتش گرفت زیرا قسمت زیادی از ساختمان بخارای آن زمان از چوب بود و اغلب دچار حریق میشده است. کتابخانه بزرگی دیگری در ری داشت که صاحب کتاب النقص در اواخر قرن ششم اسم میبرد و توضیح میدهد باز صاحب کتاب النقص از کتابخانه دیگری اسم میبرد. در ساره

بوطاهر خاتونی ازوزرای معروف سلاجقه عراق که در دوره‌های آخر سلجوقی درعراق زندگی میکرده است ایجاد کرد و بر رویهم میتوان گفت که در ایران پیش از مغول کتابخانه بحدوفور و کثرت وجود داشته درهمدرسه، هرمسجد وحتی خانه‌های اشخاص کتابخانه بود و ذکر کردن همه اینها خیلی خوبست ولی وقت زیاد میخواید . بنده سخنانم را میخوام بنقل قولی ازباقون حموی صاحب دو کتاب بسیار مشهورمعجم البلدان و معدم الادبا که ازجمله شاهکارهای آثار اسلامی است ختم کنم وی مدتی درمیان ابرانیا ن زندگی میکرد ودر حمله مغول ازخراسان فرار کرد ورفت .

وی میگوید مرو شاهجهان را درحالی ترك گفتم که در آنده کتابخانه وقف وجود داشت که از جهت شماره کتب و خوبی بهتر از آنها در جهان ندیده‌ام . از آن میان دو کتابخانه از دو جامعه عزیزیه و کمالیه بوده که نخستین دوازده هزار جلد کتاب داشت . دیگر کتابخانه مدرسه شرف الملک مستوفی و دیگر کتابخانه مدرسه نظامیه از نظام الملک حسن بن اسحاق و دیگر دو کتابخانه از خاندان سمعانی و کتابخانه‌ای دیگر در مدرسه عمیدیه و کتابخانه‌ای دیگر از مجد الملک وزیر و کتابخانه خاتونیه در مدرسه خاتونیه و کتابخانه ضمیریه در خاتقاهی واقع در آن شهر بوده و همینطور میگوید که این کتابخانه‌ها سهل التناول بوده است یعنی قابل دسترس بوده چنانکه همیشه بیشتر از دو یست مجلد از کتب آن کتابخانه را در خانه خود داشتم و در قبال اکثر آنها ودیعه نیز نمی‌سپردم . ملاحظه میفرمائید با این که غریب بود، وادرا نمیشناختند آن همه کتاب باو بامانت میدادند بدون اینکه ودیعه‌ای در قبال آنها بسپارد .

شهرهای بزرگ دیگر ایران آنروز مانند نیشابور و طوس و مرو و رودر بخارا و ری و اصفهان و غیره را باید بمرو شاهجهان قیاس کرد و ملاحظه میفرمائید که پیش از حمله مغول دارای يك همچو وضعی از لحاظ کتاب و کتابخانه بودیم البته همان نظر که عرض کردم در همان گیر و دار حمله عرب يك مقداری از این کتابخانه‌ها از بین رفت ولی بعدها تا حدودی جبران شد و کتابخانه‌ها در ایران بسرعت و رفور پیدا شد و جا را پر کرد ولی آنچه بعداً جبران نشد حمله مغول بود . درست است که بعد از حمله مغول ، خواجه نصیرالدین طوسی کتابخانه‌ای در مراغه با چهارصد هزار جلد کتاب تشکیل داد ولی حمله مغول به ایران خیلی چیزها را از بین برد که کتاب و کتابخانه هم از آن قبیل بود و از بین رفت ولی امیدوارم که ما موفق بشویم نسلهائی تربیت کنیم که آنها در آینده بتوانند آنچه را که در گذشته در این مملکت اتفاق افتاده جبران بکنند و انشاءاله بیش از آنچه که قبل از حمله مغول بوده بتوانیم بوجود بیاوریم .